

وصیت نامه‌ی کوروش کبیر

فرزندان من، دوستان من! من اکنون به پایان زندگی نزدیک گشته‌ام. من آن را با شنیدن نامی آشکار دریافته‌ام. وقتی گذشتم مرا خوشبخت پندارید و کام من این است که این احساس در کردار و رفتار شما نمایانگر باشد، زیرا من به شما کمک، جوانی و سپری بخت یار بوده‌ام. همیشه نیروی من افزون گشته است، آن چنان که هم امروز نیز احساس نمی‌کنم که از شما جوانی ناتوان ترم. من دوستان را به خاطر نیکی‌های خود خوشبخت و دشمنانم را فرمان بردار خویش دیده‌ام. زادگاه من، بخش کوچکی از آسیا بود. من آنرا اکنون سر بلند و بلند پای می‌گذارم. اما آنجا که از شکست در حاس بودم، خود را از خود پسندی و غرور بر حذر داشتم. حتی در پیروزی‌های بزرگ خود، پاز اعتدال بیرون نهدم. در این هنگام که به سرای دیگری گذرم، شما و منم را خوشبخت می‌بینم و از این رومی خواهیم که آیندگان مرا مردی خوشبخت بدانند. مرگ چیزی است شبیه خواب. در مرگ است که روح انسان به ابدیت می‌پیوندد و چون از قید و طایق آزادی گردد به آسایش تسلط پیدا می‌کند و همیشه ناظر اعمال ما خواهد بود پس اگر چنین بود که من اندیشیدم به آنچه که گفتم عمل کنید و بدانید که من همیشه ناظر شما خواهم بود، اما اگر این چنین نبود آنگاه از خدای بزرگ بترسید که در بقای او هیچ تردیدی نیست و پیوسته شاهد و ناظر اعمال ماست. باید آشکارا جانشین خود را اعلام کنم تا پس از من پریشانی و ناسلامانی روی نهد. من شما و فرزندانم را یکسان دوست می‌دارم ولی فرزند بزرگترم که آزموده تر است کشور را سامان خواهد داد. فرزندانم! من شما را از کودکی چنان پرورده‌ام که پیران را آزرده دارید و کوشش کنید تا جوان تران از شما آزرده گردانند. تو کبوجیه، پندار که عصای زرین پادشاهی، تخت و تاجت را نگاه خواهد داشت. دوستان یک رنگ برای پادشاه عصای مطمئن تری هستند. همواره حامی کیش یزدان پرستی باش، اما هیچ قومی را مجبور نکن که از کیش تو پیروی نماید و پیوسته همیشه به خاطر داشته باش که هر کسی باید آزاد باشد تا از هر کیشی که میل دارد پیروی کند. هر کسی باید برای خویش دوستان یک دل فراهم آورد و این دوستان را جز به نیکی کاری به دست نتوان آورد. از گرمی و نازداری بترسید. اگر اعمال شما پاک و منطبق بر عدالت بود قدرت شاد و نفع خواهد یافت، ولی اگر ظلم و ستم روا دارید و در اجرای عدالت تسلیع ورنید، دیری نمی‌انجامد که ارزش شما در نظر دیگران از بین خواهد رفت.

و خوار و ذلیل و زبون خواهید شد. من عمر خود را دیاری به مردم سپری کردم. نیکی به دیگران در من خوشدلی و آسایش فراهم می‌ساخت و از همه شادی‌های عالم برایم لذت بخش تر بود. به نام خدا و نیکیان درگذشته‌ی ما، ای فرزندان اگر می‌خواهید مرا شاد کنید نسبت به یکدیگر آزرده ندارید. پیکری جان مرا بخانی که دیگر در این کیتی نیستم در میان یم و زر گذارید و هر چه زودتر آن را به خاک باز دهید. چه بهتر از این که انسان به خاک که این همه چیزهای نفوذیای پرورد آسینخته گردد. من، همواره مردم را دوست داشته‌ام و اکنون نیز شادمان خواهم بود که با خانی که به مردمان نعمت می‌بخشد آسینخته کردم. هم اکنون در می‌یابم که جان از پیکرم می‌گسلد. اگر از میان شما کسی می‌خواهد دست مرا بگیرد یا به چشمانم بنگرد، تا هنوز جان دارم نزدیک شود و به سخانی که روی خود را پوشاندم، از شما خواستارم که پیکرم را کسی نبیند، حتی شما فرزندانم. پس از مرگ بدنام و مومیایی نکنید و در طلا و زیور آلات و یا امثال آن نپوشانید. زودتر آزاد آغوش خاک پاک ایران قرار دهید تا زده‌های بدنام خاک ایران را تشکیل دهد. چه افتخاری برای انسان بالاتر از اینکه بدنامش در خاک ایران دفن شود. از همه پاریان و همه پهلوانان بخوانید تا بر آرامگاه من حاضر گردند و مرا از اینکه دیگر از هیچگونه بدی رنج نخواهم برد شادباش گویند. به واپسین پند من گوش فرادارید. اگر می‌خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید، به دوستان خود نیکی کنید.